

اول می 2015 : دیو های امپریالیسم، کاپیتالیسم بروکراتیک و نیمه-فئودالیسم را شناخته، بر ضد شان، جنگید!

اعلامیه ء مشترک



سازمان کارگران افغانستان (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، عمدتاً مائوئیست)

حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه

مرکز مارکسیست-لنینیست-مائوئیست بلجیم

اول می، 2015 میلادی

اول می 2015 : دیو های امپریالیسم، کاپیتالیسم بروکراتیک و نیمه-فئودالیسم را شناخته، بر
ضد شان، جنگید!

در نقاشی مشهور " مکتب آتن" آفرینش رافائل، نقاش عهد رنسانس، افلاطون و
ارسطو را به مثابه چهره های مرکزی می بینیم: افلاطون انگشت شهادت خویش را سوی
آسمانها آماج گرفته است، و فراخوان میدهد که آنسوی ماده را باید نگریست، حال آنکه
ارسطو با دست خویش، فرود و زمین را نشان میدهد.



پس از پنجمد سال، می بینیم که همان تضاد میان ایدئالیسم و ماتریالیسم هنوز
برجاست. دیسه های بربر های مذهبی با انگشت شهادت خویش، آسمان را نشان میدهند، و

هرزناکی کشتار های خویش را توجیه میکنند، کشتار هایی از آن دست که با صحنه های گزنده، ویدئویی شده اند. اینهمه اذهان دموکراتیک را سخت می آزارند.

اشباح قرون وسطا، عهد باستان با بردگی و کشتارهایش، چهره ء زشت خویش را می نمایند. داعیه داران انسانیت به چالش های فراوانی در راستای پیشروی در عرصه های فرهنگ، عقلانیت و ساینس مواجهه اند. این {چالش ها} حمله بر شرافت مدنیت است.

اینهمه {بربریت} بر حسب تصادف نیست، یا محض "توطئه چینی" های کشور های امپریالیستی مسبب آن نمی باشد: ریشه ء بربریت، همانا در اساس نیمه فئودالی-نیمه مستعمراتی بودن بخش اعظم کشور های جهان امروز است.

تنها در شمار اندکی از کشور ها، سرمایه داری مسیر سرشتین خویش را پیموده است، مسیری که از شکل لیبرال، به سیطره انحصارات، مبدل شدن به امپریالیسم، طی یک روند پیچیده، توأم با افت و خیز، سپارده است.

در کشورهای دیگر، که بخش اعظم نفوس جهان در آنها زیست میکنند، ادیان و ناسیونالیسم به مثابه ابزار های غیر عقلانی نیرومند، جهت بسیج توده ها در راستای ارتجاعی، به کار گرفته شده است، و این ناشی از آن است که رانه ءجامعه بورژوازی بروکراتیک بوده است، همان بورژوازی که تسلیم شدن به کشور های امپریالیستی گواهینامه ء تولدش بوده، و با نیروهای فئودالی متعددی از در ائتلاف پیش آمده و بدین وسیله آن ساختار ها {فئودالی} را حمایه نموده است.

صد سال پیش، کشتار جمعی ارمنیان بوسیله ترکهای عثمانی صورت گرفت، اما هنوز دولت ترکیه نمی خواهد از شناخت دنائت آن عمل ابا می ورزد، زیرا که دولت جدید آن اسلامگرای است: زیرا که کاپیتالیسم بروکراتیک در این کشور قویتر شده است، اما هنوز متکی بر همان ائتلافی است که در آغاز نضج گیری رژیم اسکولار با نیرو های فئودالی بسته است.

میتوان روند همسان با آن را در هند دید، با پیروزی های ارتجاعی ترین نیروهای هندوئیست که زمام حکومت را بدست گرفته اند، اما افزایش شهرنشینی و انکشاف کاپیتالیسم بروکراتیک، منجر به الغای نیمه فئودالیسم نگردیده است.

نیمه فئودالیسم تنها شکل خویش را تغییر داده است. از همیجا قابل درک است که چگونه اسلامیزم توانست به چنان نیروی قوی در کشور هایی مانند تونس، عراق، سوریه، مصر مبدل شود: کشور هایی که در عقب شکل سکولار رژیم های قبلی خویش، دارای اساس نیمه فئودال نیمه مستعمره بوده اند.

کشمکش ها میان امپریالیست ها در اینجا نقش بزرگی ایفا میکند، امپریالیست ها دسته هایی بیروکراتیک را به نفع خویش علیه دست های دیگر {بیروکراتیک} حمایه میکنند.

در سالهای 1960-1980 خلق های جهان می بایست علیه تقسیم جهان میان دو ابرقدرت ایالات متحده و امریکا و "اتحاد شوروی" سوسیال امپریالیست برزمند. حال این خلق ها باید به عین شیوه باید بدانند که بازی های خونینی که میان امپریالیست ها ادامه

دارد، کوشش‌هایی است جهت تقسیم کشورها که به حیث نمونه، مورد اوکراین را باید برشمرد.

بحران عمومی سرمایه‌داری، آورندهء کشمکش‌های بیشتر ذات‌البینی امپریالیست‌ها بوده، پدیده آورندهء جنگ‌های امپریالیستی بیشتر میباشد. در کشورهای امپریالیست، امروزه خودشان مبادرت به خودخواهی‌ها و انفرادگرایی ورزیده ناسیونالیسم را تقویه میکنند تا از آن به منظور تبدیل کشورهایشان به دژهای مهاجم در زمینهء "جهانی‌شدن" سود جویند. یاس مفرط، پدید آورندهء پناهندن به دامن مخدرات و الکول، وضعیت‌های قاتلانه و گرایش به ادغام در ناسیونالیسم و "سوسیالیسم" میگردد.

در عین‌زمان، تازش‌هایی از چندین جهت آسیب‌رسانی به کرهء ارض در سطح جهانی صورت میگردد: از تغییر اقلیم گرفته تا احای گستردهء جنگل‌ها، از شهری شدن لجام‌گسیخته تا اسیدی شدن اجار.

توده‌های جهان از اینهمه آگاه‌اند، اما آنها راهی فرا اتحاد و گزینش ستارهء سرخ پیدا نمی‌کنند. نبود یک طرح استراتژیکی کمونیستی، توده‌ها جهان را بی‌قطب‌نما گذاشته‌است، همان توده‌هایی که دموکراسی واقعی میخواهند اما نمی‌دانند که چگونه آنرا بدست آورند.

در این زمینه، چنین عقب‌نشینی انقلاب جهانی، سرمایه‌داری را قادر ساخته‌است تا خود را مدرنیزه کند، و این روند به ویژه در کشورهای وابسته دیده میشود،

جایی که فئودالیسم شکل خویش را تغییر میدهد، تا با انکشاف کاپیتالیسم بروکراتیک انطباق پذیر شود.

همانگونه که ما تفاوت های میان یک ابر قدرت مثلا ایالات متحده امریکا و کشور های امپریالیستی طراز دوم، نظیر فرانسه، آلمان و انگلستان می یابیم، تفاوت ها به همان نهج، میان کشور های وابسته نیز دریافتنی است.

در یک جا، کشوری مانند عراق در دام کشتار های فئودالی می افتد، در دیگر جا، کشوری مثل برازیل را داریم که به مثابه یک کشور انکشاف یافته تر در عرصه کشاورزی-صنایع در عبا و قبای کاپیتالیسم بروکراتیک، خدمتگذار مطامع و در جهت منافع امپریالیست ها قرار دارد.

کشورهای نیمه فئودال نیمه مستعمره نظیر قطر و عربستان سعودی یک سیاست واضحاً مهاجمی در پیش گرفته اند، و نیرو های ارتجاعی را از لحاظ ایدئولوژیک و مادی یاری می‌رسانند تا دسته های حامی خویش را از میان شان تاسیس کنند. بهار عرب، "انقلاب" نبود. بلکه جنگی بود میان جناحهای بورژوازی بروکراتیک. این موضوع نشان دهنده صحت تز اکرم یاری و سراج سکدر در مورد امکان استعمارگر بودن یک کشور ستمدیده میباشد. یک کشور ستمدیده میتواند به مثابه یک نیروی استعمارگر، خصلت توسعه طلبانه داشته باشد.

همه هستی مطیع قانون دیالکتیک است، و این تکامل، انکشاف نیروهای مولده را می آزماید، هر چند به نهجی که مبین استثمار بیشتر، ستمگری فزونتر، جنگ های

امپریالیستی بیشتر، خطری برای طبیعت در کره ء ما، علی الرغم امکان یک زندگی خوش، سرشار از خوشی و فرهنگ برای توده های جهان باشد.

با اینهمه، اشتباه خواهد بود اگر بر این باور باشیم که این جنبه ء منفی، گرایش عمده در جهان ما است. در همه کشور ها انسانهایی وجود دارند که کار و پیکار دارند تا اوضاع را از لحاظ علمی درک کنند. آنان می کوشند تا اوضاع کنونی-چه در سطح ملی چه در سطح بین المللی- را تحلیل کنند.

هنگامی که آنان به انقلابیون اصیل مبدل گردند، که محصول مبارزه ء طبقاتی کشور خویش باشند، هنگامی که آنها به این درک برسند که بر سنن ء جنبش بین المللی کمونیستی عمل کنند، آنگاه آنها دست آورد هایی خواهند داشت که آنانرا قادر خواهد ساخت تا بسمت تولید اندیشه ء رهنما حرکت کنند.

مسئله اندیشه ء رهنما، مهم تر مسائل، در همه کشور ها میباشد. همانگونه که حزب کمونیست پیرو این موضوع را در سند "در باره ء اندیشه ء گونزالو" تشریح نموده است:

انقلابات به بالش اندیشه ای که آنها را هدایت میکند پا میدهند، اندیشه ای که نتیجه ء به کار بندی حقیقت جهانشمول ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی در اوضاع مشخص هر انقلاب میباشد. اندیشه ء رهنمایی که برای نیل به پیروزی و کسب قدرت سیاسی، و علاوه، ادامه ء انقلاب تداوم بخشیدن مسیر بسوی یگانه هدف کبیر، یعنی کمونیسم کاملاً ضروری میباشد."

صدر گونزالو، رهبر حزب کمونیست پیرو، در مصاحبه ء مشهور خویش چنین میگوید:

"بعقیده انگلس، ضرورت است که رهبران و يك رهبر اصلي را مي آفرینند. اما اینکه اینها چه کسانی باشند را تصادف تعیین میکند که این امر بواسطه مجموعه اي از شرایط که در يك زمان و مکان خاص بهم پیوسته اند، صورت مي گیرد. بدین سبب، در مورد ما نیز، يك رهبري شکل گرفت. این امر نخستین بار در کنفرانس سراسري وسیع حزب بسال 1979 برسمیت شناخته شد. اما این مسئله حاوي مسئله پایه اي دیگری است که نباید نادیده گرفته شود و محتاج تاکید است: هیچ رهبريتي - مهم نیست در چه سطحی از تکامل باشد - نیست که بر يك ساختار منسجم اندیشه متكي نباشد. همانطور که در قطعنامه ها آمده، دلیل اینکه يك فرد معین به عنوان رهبر حزب و انقلاب مشخص میشود با ضرورت و تصادف تاریخي بستگی دارد و در مورد ما خیلی روشن مربوط است به اندیشه گونزالو. هیچکدام از ما از قبل به نقشي که انقلاب و حزب بعهدہ مان مي گذارد آگاه نیستیم؛ و هنگامیکه وظیفه اي مشخص در برابرمان قرار گرفت فقط باید این مسئولیت را تقبل کنیم."



اول می، یک روز تاریخی است: این روز یکی از افتخارات طبقهء کارگر میباشد، یکی از افتخارات درفش سرخ میباشد. جهان قسمی که ما می دانیم پر از مصائب و گذارها است، جنبهء عمدهء دورهء ما تولید اندیشه های رهنما است، که بوسیلهء انقلابیون ارائه میگرددند تا مسیر انقلابی را در هر کشور بسازند.

چنان مسیر انقلابی، در جنگ خلق، قوام می پذیرد: به جنبش در آمدن مسلحانهء توده ها به منظور درهم شکستن ماشین دولتی کهنه، و نصب دولت نو که حامل برنامهء انقلابی دموکراسی نوین برای کشور های نیمه فئودال نیمه مستعمره و سوسیالیسم برای کشور های سرمایه داری باشد.

در اینجا به اهمیت تئوری در دفاع از همه مفاهیم کمونیستی، بر ضد همه گرایشهایی که با ارزش های امپریالیستی "سازش" میکنند، تا با مفاهیم پسامدرنیستی فراهم آیند، تا مواضع ماوراء چپی اتخاذ کنند، و آموزش های انترناسیول کمونیستی بویژه درس های جبههء خلقی علیه فاشیسم را نفی کنند، باید ابرام ورزید.

دوره ء متصف به سرمایه داری پوسیده یک دوره ء پر از درد است. تنها یک مرکزیت ایدئولوژیک قوی می تواند از قبل مصاف با چهره های رنگارنگ اپورتونیسیم، رفرمیسم، فاشیسم و ضد انقلاب برآید. در اینجا به یاد می آوریم آنچه را که بر جنگ خلق قهرمان نیپال گذشت و چگونه به آن خیانت شد.

پیامد های آن برای توده های نیپالی خیلی وحشتناک است. مرا آنها بوسیله ء رویزیونیسم به عقب زده شد. زمین لرزه ء اخیر در نزدیکی کتمان دو سبب تلفات جانی زیادی شد، که اگر در نیپال انکشاف اجتماعی دیگری میپیمود و ساختمان های مستحکم بیشتری میداشت، میشد از این پیمانۀ تلفات جلوگیری کرد. جا دارد در اینجا از شرایط طاقت فرسا و دراماتیکی که کارگران نیپالی در قطر با آن مواجه اند، یاد کنیم:

ذکر این نکته مهم است که امروزه سنتریست ها میخواهند رویزیونیسم در نیپال را ماست مالی کنند، رهبری رویزیونیسم یعنی پراچندا و "موافتنامه ء صلح" وی را محفوظ دارند، و هرچه از دست شان میرسد، انجام میدهند تا از هرگونه انتقادی بر آن، جلوگیری کنند. مائوئیست های اصیل، حتی به سال 2006 میلادی گفته اند که مشکل عمده در خط حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) وجود داشت، حال آنکه سنتریست ها هنوز به "جنگ خلق" تهنیت می دادند، حال آنکه سالها بود که دیگر نشانی از جنگ خلق وجود نداشت و بر همگان از مدتها معلوم شده بود که رویزیونیسم در عرصه پیروز بدر آمده بود.

موضع سنتریست ها در رابطه به نیپال، نفی مفهوم بورژوازی بروکراتیک از سوی آنها را به اثبات میرساند. این موضوع، نشان دهنده اهمیت ماتریالیسم دیالکتیک به مثابه علم میباشد.

در اینجا آرزومندیم بر موارد زیر تاکید ورزیم:

- 1) تضاد یگانه قانون اساسی تغییر دایمی در مادهء لایزال است. ماتریالیسم دیالکتیک علم فهم این قانون و هستهء ایدئولوژیک جنبش کمونیستی میباشد.
- 2) بدون تئوری انقلاب، جنبش انقلابی نمی تواند به وجود آید. خود انگیختگی به انقلاب نمی فرجامد. نیاز به حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست که به استواری، استقلالیت، خود-گردانی و اتکاء به نفس را به کار بندد، وجود دارد.
- 3) تاریخ همه جوامع تا اکنون موجود عبارت است از تاریخ مبارزهء طبقاتی. توده ها تاریخ را میسازند، و حزب آنها تحت هدایت یک اندیشهء رهنما، رهبری میکند، اندیشه ای که به کار گیری ایدئولوژی کمونیستی در اوضاع مشخص هر کشور مفروض میباشد.
- 4) کاپیتالیسم در شکل لیبرالی خود، مبدل به امپریالیسم شد که مشخصه آن چیرگی انحصارات، گرایش به فاشیسم و جنگ های امپریالیستی است. ساختن یک جبهه متحد خلقی ضد فاشیستی، قسمی که بوسیله انترناسیونال کمونیستی مطرح شده است، شرایط را برای بنیاد دموکراتیک جهت تاسیس سوسیالیسم به مثابهء دیکتاتوری پرولتاریا شکل میدهد.
- 5) کاپیتالیسمی که بوسیله امپریالیسم در میان ملل ستمدیده انکشاف می یابد، مترافق با درجات مختلفی از زمینهء فئودالی، و حتی مراحل ماقبل فئودالی، از لحاظ خصلت، بروکراتیک میباشد. انقلاب دموکراتیک نوین به مثابهء یک دیکتاتوری مشترک متولفهء کارگران و دهقانان عناصر نیمه فئودالی را درهم شکسته، راه را برای برانداختن

کاپیتالیسم بروکراتیک باز میکند، و اساس دموکراتیک به منظور پی ریزی سوسیالیسم را فراهم میکند.

(6) سه ابزار انقلاب عبارتند از حزب، ارتش و جبهه ء متحد که در چهارچوب جنگ خلق به مثابه ءیک تیوری نظامی جهانشمول صحیح از آن پرولتاریای بین المللی درک میگردند. پیروزی جنگ خلق، اجتناب ناپذیر است، زیرا که نماینده ء پیروزی نو بر کهنه و حل محتوم یک تضاد انتاگونیستی میباشد.

(7) ایدئولوژی کمونیستی در همه عرصه های فکری و فرهنگی چیرگی می یابد، بوسیله رئالیسم سوسیالیستی در هنر و ادبیات، و فلسفه مارکسیستی، یعنی قانون تضادها در ساینس غلبه حاصل میکند. حصول قدرت یعنی حصول آن در همه سطوح جامعه، همانگونه که نمونه ء شاهکار انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی {چین} آنرا به نمایش میگذارد.

مائوئیسم " ابزار "حمایت از شورش نیست، بلکه فهم ماتریالیستی شرایط، و لهذا بکارگیری انقلابی مرام کمونیستی بوسیله ء پرولتاریا میباشد: مبارزه ء طبقاتی، کسب قدرت و دفاع از قدرت بوسیله جنگ خلق در هر کشور، به مثابه ء بخشی از انقلاب جهانی سوسیالیستی!

در این اول می، 2015 میلادی، یکبار دیگر مواضع اساسی کمونیست های اصیل را فراخوان میدهیم:

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم! زنده باد مائوئیسم به مثابه ء انکشاف یافته ترین شکل ماتریالیسم دیالکتیک!

مائوئیسم را برگزید، از آن دفاع کنید، آنرا به کار بندید، عمدتا به کار بندید!

برای ایجاد و بکار بستن اندیشه ء رهنما در هر کشور، برای آغاز و پیشبرد
جنگ خلق، مبارزه کنید!
زنده باد جنگ خلق تا کمونیسیم!

1 می، 2015 میلادی

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

حزب کمونیست (م.ل.م) فرانسه

مرکز مارکسیست-لنینیست-مائوئیست (بلژیک)

